

حوادث سال هفتم هجرت

نامه‌های پیامبر به زمامداران شام و یمامه

شاید در نظر برخی از متفکران سیاسی آنروز دعوت جهانی پیامبر اسلام از زمامداران وقت یکنوع کار خارج از اعتدال بود، ولی مرور زمان اثبات کرد، که آنحضرت وظیفه‌ای جز این نداشت.

اولا: اعزام شش سفیر در یک روز به اطراف جهان، آنهم با آن نامه‌های محکم و مستدل، راه تشکیک و تردید را بروی مخالفان درآینده بست، دیگر کسی امروز نمیتواند با این عمل بزرگ در جهانی بودن دعوت آنحضرت شك و تردید بخورد راه دهد، علاوه بر آیاتی که در این زمینه وارد شده، خود اعزام سفیر، بزرگترین دلیل جهانی بودن رسالت او است.

ثانیا: عموم زمامداران وقت جز خسرو پرویز که مرد متکبر و مستبد بود، تحت تأثیر دعوت و نامه‌های وی قرار گرفته، و از نمایندگان پیامبر کمال احترام را بعمل آوردند، و ظهور پیامبر عربی در محافل مذهبی محور بحث و مذاکره قرار گرفت این نامه‌ها خفتگان را از خواب بیدار کرد، افراد غافل را سخت تکان داد، و ملل متمدن جهان را بر انگیخت تا در باره موعود تورات و انجیل به بحث و تحقیق بپردازند و دانشمندان ربانی و اسقفها و کشیشان بیغرض، با طریق مختلف با این آئین جدید در تماس باشند، از این نظر دسته‌های زیادی از پیشوایان مذهبی ادیان آنروز، در اواخر زندگی پیامبر و پس از فوت وی راه مدینه را پیش گرفته و از نزدیک وضع آئین او را مورد بررسی قرار دادند.

در شماره های پیش مشروح تأثیر نامه‌های آنحضرت را در نفوس زمامداران روم و مصر و حبشه یادآور شدیم اکنون بدنباله تأثیر نامه آنحضرت در نجاشی توجه کنید.

اوپس از تقدیم هدایائی به نماینده پیامبر اسلام برای آشنا ساختن سازمان مذهبی «حبشه» به حقانیت آئین اسلام سی‌تن از کشیشان ورزیده را رهسپار سرزمین مدینه ساخت، تا زندگی زاهدانه و ساده پیامبر اسلام را از نزدیک ببینند، و تصور نکنند که او نیز مانند سلاطین روزگار، دستگاهی دارد.

اعزام شدگان زمامدار حبشه ، بحضور پیامبر باریافتند ، پیامبر اسلام عقیده خود را درباره حضرت مسیح با خواندن يك آیه از سوره مائده روشن نمود ، مضمون این آیه آنچنان آنها را تکان داد که بی اختیار اشک از صورت آنان جاری گردید ، اینک ترجمه آیه :

« هنگامیکه خداوند به عیسی بن مریم چنین گفت : بیاد آرای عیسی نعمتی را که به تو و مادرت مبذول داشتم ، ترا با روح القدس (فرشته بزرگ) کمک کردم ، در پرتو این عنایات ، در کودکی و در بزرگی با مردم سخن میگفتی ، کتاب و حکمت ، تورات و انجیل را بتو تعلیم کردم ، بفرمان خداوند از گلهای صورت مرغ درست میکردی سپس باذن خداوند مرغ حقیقی میشدند ، نا بینایان و بیماران « برس » را شفا می بخشیدی ، و مردگان را زنده میکردی ، بیاد آر) هنگامیکه با دلائل روشن بسوی ملت اسرائیل برانگیخته شدی و من ترا از گردن آنها مصون داشتم ، ولی کسانی که کافر بودند (یهود) در برابر این آیات روشن کارهای ترا سحر و جادو میدانستند (مائده- ۱۱۰)

اعزام شدگان پس از بررسی دقیق درباره دعوت پیامبر اکرم بسوی حبشه بازگشته ، و جریا نرا بمرض سلطان رسانیدند و نیز مانند مبلغان ، اشک در چشمانش حلقه زد ، (اعلام الوری ص ۳۱) ابن اثیر در اسدالما به (ص ۶۲) سرگذشت اعزام شدگان را طور دیگر نوشته و می گوید همه آنها در دریا غرق شدند و پیامبر نامه ای بعنوان تسلیت بوی نوشت ولی مضمون نامه که وی بآن اشاره کرده ، هرگز گواہ بر آن نیست که مصیبتی متوجه نجاشی گردیده است .

۵ - نامه پیامبر به امیر غسانیان

غسانیان تیره ای از قبیلۀ « ازد » قحطانند که مدت ها در سرزمین « یمن » زندگی کرده و اراضی آنها از سده « مآرب » مشروب میشد ، پس از ویرانی سده جبور به کوچ شده و در سرزمین شام فرود آمدند و قدرت و نفوذ آنها ، قدرت بومیان آن منطقه را تحت الشعاع قرار داد ، و بالنتیجه دولتی بنام دولت « غسانیه » تشکیل دادند ، و در آن منطقه زیر نظر قیصرهای روم فرمانروایی داشتند ، و تا روزیکه اسلام تشکیلات آنها را بر چیدسی و دو نفر از آنها در سرزمینهای « جولان » و « یرموک » و دمشق حکمرانی کردند .

روزی که پیامبر شش سفیر بهش کشور بزرگ برای ابلاغ ندای نبوت جهانی ، اعزام کرد ، پنجمین سفیر که « شجاع بن وهب » بود اعزام سرزمین غسانها شد ، و نامه پیامبر را به حکمران آنان یعنی « حارث بن ابی شمر » در نقطه « بعوظه » تسلیم نمود هنگامیکه سفیر به سرزمین « حارث » رسید ، مطلع شد که زمامدار وقت مشغول تهیه مقدمات استقبال از « قیصر » است و قیصر بشکرانه پیروزی بردشمن (ایران) از مقر حکومت خود قسطنطنیه پیاده زیارت « بیت المقدس » میآید ، و میخواست به نذر خود جامه عمل بپوشاند .

از این نظر او مدتی انتظار کشید تا وقت ملاقات بوی داده شد و در خلال این مدت با **حاجب**، (رئیس تشریفات) طرح رفاقت ریخت، و او را از راز خود و خصوصیات زندگی پیامبر و آئین پاکه وی آگاه ساخت، بیانات نافذ و مؤثر سفیر انقلاب فکری عجیبی در او بوجود آورد، که بی اختیار اشک از دیدگان او سرازیر میگردید، و میگفت: من انجیل را دقیقاً مطالعه کرده‌ام و اوصاف پیامبر را خوانده‌ام و هم اکنون با وایمان آوردم، ولی من از حارث میترسم که مرا بقتل برساند، و خود «حارث»، نیز از قیصر ترس دارد و اگر سخنان ترا نیز از صمیم دل باور کند ولی نخواهد توانست تظاهر نماید زیرا وی و نیاکان این سلسله همگی دست نشانده گان قیصر هستند.

وقتی او بحضور زمامدار وقت باریافت، دید وی روی تخت نشسته و تاجی بر سردارد و نامه حضرت را که شرح زیر بود با او تسلیم نمود.

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الي الحارث بن ابي شمر
سلام على من اتبع الهدى وآمن به وصدق واني ادعوك ان تؤمن بالله وحده
لا شريك له يبقى ملكك.

یعنی: بنام خداوند بخشنده مهر بان (نامه ایست) از محمد رسول خدا به حارث بن ابی شمر سلام بر پیروان حق و هادیان و مؤمنان واقعی، ای حارث من ترا به خدای یگانه که شریک ندارد، دعوت می‌کنم، اگر اسلام بیاوری سلطنت تو باقی خواهد ماند.

ذیل نامه که مملک او را در صورت عدم ایمان، به فناء تهدید می‌کند، حارث را سخت ناراحت کرد و گفت هیچ کس نمی‌تواند، قدرت از من سلب کند من باید این پیامبر نوظهور را دستگیر کنم، سپس برای ارباب سفیر دستور داده که لشکر در برابر او رژه روند، و «شجاع» نماینده پیامبر قدرت نظامی او را از نزدیک ببینند و برای خوش رقصی نامه‌ای به قیصر نوشت و از تصمیم خود داور بردستگیری پیامبر اسلام او را آگاه ساخت اتفاقاً نامه‌وی موقعی به دست قیصر رسید، که سفیر دیگر پیامبر «دحیه» کلبی در حضور قیصر بود، و سلطان روم مشغول بررسی آئین پیامبر اسلام بود، قیصر از تندروی حاکم غسانی خوشش نیامده، در پاسخ نامه او نوشت، از تصمیم خود منصرف شو، و در شهر «ایلیا» با من ملاقات کن.

ولی بحکم «الناس علی دین ملوکهم»، پاسخ قیصر طرز تفکر حارث را در گرونگ ساخت، و روش خود را با نماینده پیامبر تغییر داد، و بوی خلعت بخشیده رهسپار مدینه ساخت و گفت سلام مرا به پیامبر اسلام برسان و بگو من از پیروان واقعی او هستم ولی پیامبر به پاسخ دیپلماتی وی واقعی نگذاشت و گفت در آینده نزدیک رشته قدرت او از هم خواهد گسست. حارث در سال ۸ هجرت یعنی پس از یکسال در گذشت (۱)

ششمین سفیر آنحضرت در سرزمین یمامه

آخرین سفیر پیامبر سرزمین « یمامه » که میان نجد و بحرین قرار گرفته است ، رهسپار گردید و نامه او را به امیر یمامه « هوزة بن علی الحنفی » داد . و متن نامه آنحضرت چنین بود :

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الي هوزة بن علي سلام علي
من اتبع الهدى و اعلم ان ديني سيظهر الي منتهى الخف والحافر فاسلم تسلم و
اجعل لك تحت يدك : سلام بر پیروان هدایت ، بدان آئین من بآن نقطه ای که مرکبهای
تندرو با نجا میرسد (شرق و غرب) خواهد رسید اسلام آور تا در امان باشی و قدرت و سلطنت تو
باقی بماند .

از آنجا که زمامدار یمامه مسیحی بود ، سفیری که برای آن نقطه در نظر گرفته شد ، مردی بود که مدت ها در حبشه بسر برده و از منطق و رسوم مسیحیت آگاهی داشت ، این مرد و سلیط بن عمر ، و بود ، که در دوران فشار حکومت بت پرست مکه بفرمان پیامبر به سرزمین حبشه مهاجرت نموده بود ، تعالیم عالی اسلام بر خورد با طبقات مختلف در مسافرتها ، آنچنان او را شجاع و نیرومند بار آورده بود ، که با سخنان خود زمامدار یمامه را تحت تأثیر قرارداد و با چنین گفت : بز رگوار کسی است که لذت ایمان را بچشد و از تقوی توشه بگیرد ملتی که در پرتو سیادت تو بسعادت رسیدند ، هر گز بدفرجام نخواهند شد .

من ترا به بهترین چیزها دعوت نموده و از بدترین اعمال باز میدارم ، من ترا به پرستش خداوند میخوانم و از پرستش شیطان و پیروی از هوی و هوس جلو گیری میکنم ، در پرستش خدا بهشت و در پیروی شیطان آتش است ، اگر به غیر آنچه من گفتم گوش فرا دادی ، صبر کن تا پرده درافتد و سیمای حقیقت ظاهر گردد .

قیافه متأثر زمامدار یمامه حاکی از آن بود ، که سخنان وی در روان او اثر خوبی گذارده و لذا مهلت خواست ، تا درباره رسالت پیامبر فکر کند اتفاقاً همان روزها یکی از اسقفهای بزرگ روم وارد سرزمین یمامه گردید ، و امیر یمامه موضوع را با او در میان گذارد . اسقف گفت چرا از تصدیق او سرباز زدید ، گفت من از سر انجام سلطنت و قدرت خود میترسم ، اسقف گفت مصلحت در اینست که از او پیروی کنی ، این همان پیامبر عربی است که مسیح از ظهور او خبر داده و در انجیل نوشته است که محمد رسول خدا است .

پند و اندرز اسقف روحیه او را تقویت کرد و سفیر پیامبر را خواست و نامه ای بشرح زیر باو نوشت اینک مضمون نامه : مرا به زیبا ترین آئین دعوت نمودی ، من شاعر و سخنران و سخن ساز ملت خود هستم ، و در میان ملت عرب موقعیتی دارم که همه از آن حساب میبرند ، من حاضر از آئین تو پیروی نمایم ولی مشروط بر اینکه در برخی از مقامات بزرگ مذهبی (خلافت و نیابت) مرا شریک سازی او باین مقدار کفأء نکرد ، هیئتی را بسر پرستی و مجامع بن مرارة « بقیه در صفحه ۲۸ »

|| مهدی و آیات قرآن ||

بسیار اتفاق می افتد که می پرسند چرا مثلاً موضوع خلافت و امامت ائمه یا اسامی آنها در قرآن با صراحت ذکر نشده است ؟ و از این غافلند که شیوه قرآن مجید اینست که موضوعات را بصورت کلی طرح میکند. به علاوه موضوع خلافت بلا فصل امیر مؤمنان شاید اگر با صراحت و با ذکر نام آن حضرت توأم بود ، کسانی که تاب تحمل آنرا نداشتند و برای تصاحب جانشینی پیغمبر خوابهای طلائی میدیدند از همان زمان حیات آن حضرت دست بکار شده و اوضاعی بوجود می آمد که آئین اسلام در همان روزگار اول دستخوش شکست و انهدام میگردد .

راجع بوجود اقدس مهدی موعود اسلام که از لحاظ اهمیت هم پایه خلافت بعد از پیغمبر (ص) بلکه از نظری جالب تر و جهانی تر است نیز همین را میگوئیم. قرآن مجید معمولاً جز در موارد قانون گذاری (احکام) و دستورهای اخلاقی و حوادث تاریخی به «جزئیات» و تفصیل نمی پردازد و غالباً موضوعات را بصورت کلی بیان میکند ، حتی در موارد یاد شده نیز زیاد دیده میشود که با اجمال برگزار نموده و شرح و تفصیل آنرا به نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار که ترجمان وحی الهی میباشند ، واگذار میکند .

* * *

آیات قرآنی که در پیرامون شخصیت جهان مدار مهدی موعود اسلام در تفاسیر اهل بیت عصمت تأویل و تفسیر شده است نیز از همین رهگذر می باشد .

بعضی از آنها در ظاهر دلالت بر مقصود دارد و راجع بدولت جهانی او ، یاران شایسته وی ، عدالت اجتماعی و جهانی نگیر او ، و اصلاح جهان بدست قومی که جز خدا را نمی پرستند و تنها او را قادر مطلق میدانند ، است. این دسته از آیات را در اصطلاح « تنزیل » میگویند که قطع نظر از روایات و بهمان تکیه که نازل شده با منظور تطبیق میکند و دلالت دارد که سرانجام سراسر گیتی بوسیله یک مصلح بزرگ جهانی پر از عدل و داد خواهد شد .

دسته دیگر از آیات شاید بظاهر و نظر اول دلالتی نداشته باشد ولی با تفسیر و تأویلی که از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است با منظور مطابقت کامل دارد ، باین معنی که دلالت این آیات بر مقصود بانضمام روایات وارده از مضمومین (ع) کامل میگردد. هدف ما از نگارش این قسمت توجه دادن شیعیان باین حقیقت است که نه تنها صدها روایات صحیح و معتبر از طرق مختلف

درباره ظهور امام زمان رسیده است بلکه بایان رسای ائمه اطهار و قرآن کریم نیز آیات عدیده راجع باین موضوع سخن گفته است ، و ثانیاً روشن ساختن جهت دلالت این آیات است که برخی گمراهان از آنها برای مقاصد شوم خود سوءاستفاده کرده و اذهان مسلمانان ساده لوح و بی خبر را مشوب ساخته اند .

باد نظر گرفتن این جهات میگوئیم چنانکه در حدیث متواتر و معروف (انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی ، اهل بیته) که مورد اتفاق شیعه و سنی آمده است پیغمبر اکرم اهلیت خود را از قرآن مجید جدا نمیداند و کشف اسرار و تأویل قرآن مجید را بعهده آنان گذارده است و بمصداق « اهل البیت ادری بما فی البیت » آن ذوات مقدسه نیز بهتر از هر کسی دیگر آشنا بر روش و شیوه و اهداف قرآن میباشند و بهتر میتوانند مسلمانان را با قرآن راهبرند و در جریان امر بگذارند .

* * *

آیاتی که توسط اهلیت عصمت در کتابهای معتبر شیعه راجع بحضرت ولی عصر و ظهور او تأویل و تفسیر شده است بالغ بر صد آیه است ، علامه مجلسی در جلد ۱۳ بحار الانوار بیش از ۶۰ آیه در باب مخصوصی وطنی سایر ابواب دیگر نقل کرده است .
بعلاوه چند تن از علمای شیعه کتابهای خاصی در این خصوص تألیف نموده اند که از جمله کتاب « المحجة فیما نزل فی القائم الحجة » تألیف دانشمند عالیمقام مشهور رسیده اش بحرانی را باید نام برد که اتفاقاً شیخ سلیمان حنفی دانشمند معروف سنی آنرا در کتاب « ینابیع الموده » نقل کرده است .

اینک از مجموع آن آیات آیاتی چند که مفاخر محدثین و علمای بزرگ شیعه در کتب معتبر و پر ارج خود با استفاده از روایات اهلیت علیهم السلام راجع بانحضرت ذکر نموده اند برای اطلاع خوانندگان ارجمند ذکر میشود توضیح اینکه برای رعایت اختصار فقط به ترجمه آیات و حدیثی که راجع بان رسیده است ، اکتفا میشود :

۱ - وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ
مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (۱) یعنی خداوند بکسانیکه از شما
ایمان آورده و اعمال شایسته پیشه ساخته اند وعده داده است که آنها را در زمین نماینده خود
گرداند ، چنانکه افراد پیش از آنها را خلیفه گردانید و دینی را که برای آنها برگزید باقی
داشته و ترس آنها را تبدیل بامن کند ، تا مرا پرستش کنند و هیچ بمن شرک نوزندند .
در کتاب « غیبت » شیخ طوسی و « کنز الفوائد » کراچکی روایت شده که این آیه شریفه

(۱) سوره نور آیه ۵۴

درباره قائم موعود و یاران او نازل شده است .

۴ - وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ (۱) یعنی : ما اراده کرده ایم منت بنهیم بر آنان که در زمین مورد ستم واقع گشتند و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم و در زمین جایگزین گردانیم .

شیخ طوسی در غیبت، روایت میکند که حضرت امیر مؤمنان (ع) فرمود : اینان که در زمین مورد ستم واقع شدند ، خاندان پیغمبر هستند که خداوند، مهدی آنها را برمی انگیزاند تا آنها را عزیز داشته و دشمنان شان را ذلیل گرداند .

۳ - هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ تَوَكَّرَ الْأُمُشْرِكُونَ (۲) : یعنی او خداوندی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق میفرستد تا بر تمامی دین های پیروز گردد هر چند مشرکان نخواهند .

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» روایت میکند که ابو بصیر از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید : چه موقع خداوند فرستاده خود را با هدایت و دین حق میفرستد تا او را بر همه دینها غالب گرداند ؟ حضرت فرمود : ای ابو بصیر ! هنوز موقع « تاویل » آن نرسیده است پرسید موقع تاویل آن کی خواهد بود ؟ فرمود : بخواست خداوند ، هنگامی که قائم هاقیام کند . علامه کراچکی در «کنز الفوائد» از عبا یه ربعی روایت میکند که امیر مؤمنان (ع) این آیه را تلاوت نمود و سپس فرمود : بخدائی که جان من در دست اوست بعد از ظهور وی (مهدی) قریه ای نیست که صبح و شام بانگ « اشهدان لا اله الا الله وان محمد رسول الله » در آن بلند نشود . در کتاب مزبور از عبدالله بن عباس روایت میکند که راجع به تفسیر این آیه گفت : در آن روز تمام یهود و نصارا و پیروان هر کیشی بدین حنیف اسلام میگردند و گرگ و میش و گاو و شیر و انسان و مار از جان خود ایمن میباشند ، و این به هنگام ظهور قائم آل محمد است (کنایه از عدالت عمومی است که در پر تو ظهور آنحضرت در سراسر جهان گسترش میابد) در حدیث مشهور مفصل بن عمر نیز آمده است که وی از حضرت صادق (ع) پرسید : تاویل و لیظهره علی الدین کله ، چیست ؟

فرمود : ای مفصل ! بخدا قسم قائمها اختلاف را از میان ملل و ادیان بر میدارد و همه دینها یکی میشود چنانکه خداوند فرموده است : **ان الدین عند الله الاسلام** و فرموده :

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

یعنی : دین در نزد خداوند تنها دین اسلام است و هر کس جز آئین اسلام را بپذیرد از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیان کاران خواهد بود .

۴ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ

يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی : ای افراد با

ایمان اگر کسی از شما از دین خود برگردد ، بدانند که بزودی خداوند گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد ، و آنها نیز خدا را دوست بدارند ، آنها نسبت باهل ایمان خود را ناچیز می‌شمارند ولی در مقابل کافران نیرومند می‌باشند . (سوره مائده آیه ۵۹)

سلیمان بن هارون عجلی روایت میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود : صاحب الامر در پناه خداوند محفوظ است اگر (فرضاً) همه مردم از میان بروند خدا یاران او را خواهد آورد آنها کسانی هستند که خدا درباره‌شان فرموده است **فَان يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ**

وَ كَلَّمْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ یعنی : اگر اینان بآن (کتاب خدا ، حکم الهی ، نبوت)

کفر ورزند ، قومی را بر آنها خواهیم گماشت که بآن کفر نورزند :

۵ - **اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها قد بينا لكم الايات لعلكم**

تعقلون یعنی : بدانید خداوند زمین را بعد از مردنش زنده می‌گرداند ما آیات خود را برای

شما آشکار ساختیم تا در آن باره تعقل کنید . (حدید آیه ۱۶)

در غیبت شیخ طوسی از ابن عباس روایت میکند که در تفسیر این آیه گفت : خداوند زمین مرده را بعد از بیدارگری اهلیش بوسیله ظهور قائم آل محمد (ص) اصلاح می‌کند و آیات و علائمی که خدا آشکار می‌کند آنحضرت است و این آیه درباره او نازل شده . در کمال الدین شیخ صدوق از امام باقر (ع) روایت نموده که فرمود : خداوند زمین را با ظهور قائم مازنده می‌گرداند از آن پس که با کفر اهلیش مرده باشد ، و در کافی ، از ابو بصیر روایت میکند که حضرت فرمود : **يحيي الارض بالعدل بعد موتها بالجور .**

۶ - **ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي -**

الصالحون یعنی : مادر « زبور » داود بعد از ذکر (تورات و کتب آسمانی دیگر) نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من وارث می‌برند (انبیاء ۱۰۳) ، در تفسیر علی بن ابراهیم قمی و منابع دیگر این « بندگان شایسته » را قائم آل محمد و یاران او دانسته‌اند . در مقاله « نظری به بعد قدیم » نوشتیم که این مطلب ا همین الفاظ در باب ۳۷ زبور کنونی داود پنجم برهم موجود است .

پاسخ به مشکلات خوانندگان

* چگونه خداوند جهان را « از عدم » آفرید مگر عدم
میتواند سرچشمه وجود باشد ؟
* اگر پیامبران از گناه معصومند ، پس منظور از آیه
« لئن فرک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر » چیست ؟

سؤال اول

یکی از خوانندگان گرامی از ما سؤال میکند که خدا پرستان معتقدند خدا جهان را از
« عدم » آفرید ، بنابراین چگونه « عدم » میتواند منشأ « وجود » باشد ، و « نیستی »
سرچشمه « هستی » گردد ؟

پاسخ

پرسش فوق یکی از اشکالات مادیها است ، از آنجا که آنان ، ماده را قدیم و ازلی میدانند و
میکویند که ماده مسبوق به عدم نبوده ، خود را از اشکال مزبور نجات داده و سؤال را متوجه ما
نموده میگویند که هر گاه ماده اجسام وجود نداشته و بعداً بوجود آمده ، چگونه وجود از
« عدم » آفریده شده ، و نیستی سرچشمه هستی گردیده است .

پاسخ اشکال اینست که مادیها به مقصود خدا پرستان از این جمله که خدا جهان را از عدم ،
آفرید ، درست نرسیده اند و تصور کرده اند که لفظ « از عدم » مانند « از چوب » و یا « از
آهن » در مثالهای زیر است مثلاً میگویند ، این دروپنجره از چوب است ، ماشین آلات از آهن
است ، این خانه از سنک و گل است البته در این مثالها چوب و آهن و سنک ، علت مادی و دو ماده تشکیل
دهنده دروپنجره و ماشین میباشد ، و اشیاء مزبور از آنها بوجود آمده و اساس و ماده واقعی
برای آنها بشمار میروند .

در صورتیکه مقصود فلاسفه الهی از جمله « جهان از عدم بوجود آمده » این نیست که عدم
منشاء و اصل هستی است و ماده تشکیل دهنده هستی میباشد بلکه منظور اینست که جهان نبوده و بوجود
آمده بدون اینکه عدم و نیستی در این پیدایش کوچکترین دخالت داشته باشد .

روشنتر بگوئیم : از آنجا که مادیها ذرات جهان را قدیم و ازلی و غیر مسبوق به عدم میدانند و عقیده
دانشمندان خدا پرست درست نقطه مقابل آنها است ، یعنی تمام اتمها و ذرات را حادث و مسبوق

به عدم میدانند ، برای رساندن این نظر ، این جمله را بکار میبرند و میگویند : جهان از عدم بوجود آمده است ، یعنی اگر صفحات هستی را ورق بزیم ، و به عقب برگردیم به نقطه ای خواهیم رسید که اوراق هستی در آنجا پایان یافته و دیگر نشانی از هستی نخواهیم یافت .

حل اشکال اینست که گفته شد ، واگر از سخن فوق چشم ببوشیم ، خود این اشکال متوجه مادیها نیز هست ، زیرا آنچه در نظر آنها قدیم است ؛ خود ماده و اتمهای جهان میباشد و اما صور و اشکالی که از ترکیب این ذرات بوجود میآید ، قطعاً حادث و مسبوق بعدمند و باصطلاح از «عدم» «بوجود» آمده اند ، مثلاً میلیاردها جاندار و نبات هر کدام دارای صور جوهری و اشکال خاصی میباشد که از ترکیب و فعل و انفعال اتمها پیدا شده اند ، آنچه در نظر مادی میتواند از یک انسان ، از یک حیوان ، از یک گیاه ، از یک ستاره ، قدیم و ازلی باشد همان ذات پیشمار آنهاست ، و اما صورت خاص انسانی و شکل حیوانی ، و نباتی هر فردی از آنها حادث هستند یعنی نبودند و بعداً بوجود آمده اند .

مثال دیگر : شما قلمی را بدست میگیرید ، صورتی در لوحی میکشید آنچه قبلاً وجود داشت همان ماده صورت (جوهر) بودنه خود صورت ، و صورت چیزیست که نبود و بعداً پیدا شد بنا بر این ماهمین سؤال را از مادیها در باره پیدایش صورتها میکنیم و میگوئیم چگونه این صور جوهری (مانند انسان خارجی) و عرض (مانند صورتی که روی صفحه کاغذ نقش شده) از عدم بوجود آمده ، و مادیها در باره پیدایش این سلسله صور و اشکال هر چه بگویند ، ما همانرا در باره پیدایش ماده خواهیم گفت .

❦ سؤال دوم

آقای قنواتی از اهواز میپرسد : اگر پیامبر اسلام و سایر پیامبران معصوم از گناه هستند ، پس مقصود از آمرزیدن گناه پیامبر در این آیه چیست ؟ **ان انا فتحنا لك فتحا مبینا ، لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر و یتیم نعمته علیك و یهدیک صراطاً مستقیماً** (سوره فتح آیه ۶۰)

یعنی ما پیروزی نمایانی (فتح مکه) برای تو بوجود آوردیم . تا خدا گناهان گذشته و آینده ترا بیامرزد و نعمت خود را در حق تو کامل گرداند ، و ترا براه راست هدایت کند .

❦ پاسخ

نخست باید توجه داشت که پایه گزاران نهضتها ، و مردان انقلابی که برخلاف انحراف افکار محیط قدم بر میدارند و جامعه منحط و آلوده را میخوانند با بر نامه های مترقیانه خود اصلاح کنند ، در نخستین قدم بایک سلسله مخالفتها و دروغها و نسبتهای ناروا و تهمت های بی اساس رو برو میشوند

تهمت زدن یکی از حربه‌های رایج در جامعه‌های عقب افتاده است که رجال و شخصیت‌های بارز خود را بر اسرکوتاهی فکر و کمی ظرفیت آماج تیرهای زهر آگین تهمتها و نسبت‌های ناروا قرار میدهند .

پیامبر اسلام نیز از این قانون مستثنی نبوده آنحضرت نیز با مخالفت قریش و تهمت‌های بی اساس آنان روبرو گردید ، رهبری که تا دیروز امین و راستگو و پرهیز کار قریش بود از روزیکه با افکار پست آنها مخالفت نمود ، و مردم را بخدا پرستی دعوت کرد ، به سحر و کهنات ، به جنون و افتراء بر خدا متهم گردید و قرآن این تهمتها را از آنان نقل کرده است بطور مسلم این-گونه نسبتها اگر در حق عده‌ای مؤثر نباشد ، در باره عده‌ای ساده لوح و کم ظرفیت باعث شکه و تردید در صدق گفتار و ادعای پیامبر می باشد و راستی یک دسته از مردم برای مدتی در شک و تردید و دودلی نسبت باین تهمتها بسر می برند .

در چنین شرایط چگونه ممکن است این تهمتها از بین برود ، و سیمای حقیقت در لابلای این اوهام جلوه گر شود راه اساسی یکی است و آن اینست که مرد مبارز و ترقی خواه ، مردی که مکتب و فکر و ایده آل اجتماعی دارد ، اگر موفق شد و محصول و نتیجه کار خود را نشان داد ، و مردم برای العین عوائد و منافع آنرا دیدند ، تمام تهمتها و نسبتها نقش بر آب شده و جای آن تهمتها را يك سلسله القاب زیبا که حاکی از عظمت و قدرت و معنویت است میگیرد در غیر این-صورت چه بسا این تهمتها در اذهان بعضی تا مدتی باقی مانده ، و در باره عده‌ای کارگر و مؤثر افتد .

عین این مطلب را در باره پیامبر اسلام میتوان گفت : او بایک بر نامه مترقیانه بایک سلسله قوانین تابناک که بفتح توده‌ها و به ضرر دستکاه حاکمه بود ، قدم به صحنه مبارزه گذارده او در این صحنه از پیروزیها و موفقیت‌های آینده خود خبر میداد ، و در پرتو عنایات خداوند ، و بر اثر استقامت و پایداری خود و پیروان باوفایش بر تمام مشکلات پیروز آمد و کار بجائی رسید ، که پایگاه شرك و مرکز پیدایش این نسبتها در تسخیر مسلمانان درآمد و مکه بمنوان يك پیروزی درخشان فتح گردید .

این پیروزی که سبب شد قریش با تمام قدرتهای خود تحت قدرت و در قبضه اسلام در آیند نتیجه بزرگتری را در برداشت و آن اینکه چون این مرد مبارز در این صحنه پیروز گردید ، و نتیجه و محصول نشان داد و انقلاب معنوی خود را به ثمر رسانید ؛ در پرتو این پیروزی دهان یاوه سرایان ، دروغ پردازان و تهمت زنان بسته شد ، دیگر در پرتو این پیروزی چشم گیر ، نمیتوان او را مجنون و دیوانه و یا ساحر و کاهن خواند ؛ زیرا شخصیتی که دارای چنین نقائص

روحی و فکری باشد؛ نمیتواند چنین انقلابی را برپا کند .

بنابراین مراد از «ذنوب» در آیه همان گناهان اجتماعی و تهمتهای ناروایی است که تا پیش از فتح مکه در دل ساده لوحان قریش وجود داشت ؛ و این پیروزی تمام آن نسبتها را باطل کرد ؛ و دامن مقدس این منجی جهان را از آنها پاک ساخت بدیهی است اگر وضع بهمان صورت پیش از فتح باقی میماند و پیامبر در صحنه مبارزه پیشرفت نمیکرد ، تهمتها نیز ادامه مییافت .

گواه بر این تفسیر دو چیز است:

۱ - صریح آیه اینست که ما فتح مکه را بوجود آورده ، برای يك غرض و مقصد و آن اینکه تمام گناهان تو بخشیده شود .

اگر منظور از آمرزش گناه ، همان باطل کردن تهمتها و نسبتهای ناروا باشد ، بطوریکه تفصیل آنرا بیان کردیم ؛ ارتباط این دو مطلب و فتح مکه (بخشیده شدن گناهان) صحیح و روشن خواهد بود زیرا این پیروزی دهان مردم را نسبت به تکرار تهمتها ، بست ، دیگر کسی او را متهم نخواهد نمود ولی اگر مقصد همان گناهان شرعی و نافرمانیها بخدا باشد . راه آمرزیده شدن اینگونه گناهان ، همان استغفار و توبه است ، نه یک فتح نظامی ، و پیروزی ظاهری .

۲ - مفاد روشن آیه اینست که این فتح و پیروزی موجبات مغفرت گناهان گذشته و آینده ترا بوجود آورد و این جمله در صورتی میتواند معنای صحیح داشته باشد که منظور همان تهمتها و نسبتهای ناروا باشد ، یعنی این پیروزی بزرگ اجتماعی سبب شد که تهمتهای گذشته از میان برود و در آینده کسی نیز از این تهمتها نزند ، ولی اگر مراد همان گناه شرعی باشد بخشیده شدن گناهان آینده ، مفاد صحیحی نخواهد داشت .

(بقیه از صفحه ۲۰)

رهسپار مدینه ساخت ، تا پیام او را به پیامبر برسانند و بگویند ، اگر رفته این زعامت دینی پس از منک او در دست او باشد او حاضر است اسلام بیاورد و او را یاری کند ، والا با او از در جنگ وارد خواهد شد ، این هیأت بحضور پیامبر باریافتند و ایمان خود را بدون قید و شرط ابراز نمودند و پیامبر در جواب پیام زمامدار یمامه گفت : اگر ایمان او مشروط است ، اوشا بستگی حکومت و خلافت را ندارد ، و خدا ما را از شر او حفظ خواهد نمود (الکامل ج ۲ ص ۸۲ ، طبقات ابن سعد ۱ ص ۲۶۲ ، سیره حلبی ۳ ص ۲۸۶)

تذکر لازم ، نامهائی که پیامبر برای دعوت به اسلام برای امراء و ملوک و زمامداران و شخصیتهای مذهبی فرستاده بیش از اینها است ، وهم اکنون تاریخ ۲۹ نامه از این مقوله ثبت کرده است ، ولی از آنجا که ما حوادث را به ترتیب تاریخ هجرت مینویسیم امیداست ، نامه های دیگر آنحضرت را به ترتیب بیاوریم .